

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

ان شاء الله این سال جدید بر همه شما عزیزان و همه شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام مبارک باشد و ان شاء الله سال پربرکت هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی برای همگان باشد.

بحث در روایاتی بود که به آنها استدلال می‌شود برای این که شارع مقدس یک روش و متد خاصی در محاوراتش اتخاذ فرموده فلذا است که به قرائن منفصله تکیه می‌کند و یا بر خاص منفصل تکیه می‌کند، یا بر مقید منفصل تکیه می‌کند برای فهم مراد از عام، مطلق و ذو القرینه. اگرچه این روش در بین ابناء عرف متداول نیست که به منفصلات تکیه بکنند. اما شارع چنین روشی را اتخاذ فرموده است.

روایات دال بر این مطلب به سه طائفه تقسیم می‌شدند، دو طائفه از آن‌ها ظاهراً خوانده شد.

طائفه سوم روایاتی بودند که دلالت می‌کردند بر این که همان طور که خود قرآن عام دارد، خاص دارد، ناسخ دارد، منسوخ دارد، محکم دارد، متشابه دارد، روایات هم همین گونه است.

ادامه‌ی بحث روایت دوم: روایت فدکیه (2:25)

بعض روایاتی که این مضمون را داشت خواندیم قبلاً. روایات دیگری که معمولاً ندیدیم که ذکر فرموده باشند در اعداد روایات باب، خطبه شریفه فدکیه بود که در آن جا هم این مطلب از آن استفاده می‌شود که کتاب خدا دارای عام است، خاص است مانند آن روایات. منتها خطبه فدکیه به بیانات دیگری هم دلالت بر این مسأله می‌کرد و مجموعاً پنج وجه برای دلالت خطبه فدکیه ذکر کردیم که یک وجهش مشترک بین خطبه فدکیه و آن روایات هست و چهار وجه اختصاص دارد به خطبه فدکیه.

در مقابل این استدلال گفتیم مناقشاتی وجود دارد که آن‌ها را مطرح کردیم و جواب عرض کردیم.

مناقشه اول انکار اصل این خطبه بود که گفته بودند این مجعول هست، این را جواب دادیم.

اشکال دوم این بود که حضرت سلام الله علیها به جواب او راضی شدند و بنابراین آن احتجاجات حضرت علیها السلام، فرمایشات حضرت علیها السلام که نقل شده تمام نیست. کأنّ حضرت علیها السلام به خطای خودشان نعوذ بالله طبق این حرف پی بردند. این هم که گفتیم باطل. این حرف برای مخالفین است و با عصمت حضرت علیها السلام، با علم حضرت علیها السلام سازگار نیست علاوه بر این که نقل‌های متعدد و مطمئن بها در مقام وجود دارد. بنابراین این اشکال هم درست نیست. علاوه بر این که اگر درست

باشد به استدلال ضرر نمی‌رساند.

اشکال سوم این بود که این نقل‌های خطبه فدکیه دائر است بین اقل و اکثر و این جملات مورد استدلال در تمام نقل‌ها وجود ندارد. اگر کسی قائل بشود به اصالة عدم الزیادة خیلی خب و الا اشکال دارد. این را هم جواب دادیم به این که فقرات استدلال در روایات متعدده هست که مورد اطمینان است. علاوه بر این که اینجا اصلاً از موارد دوران امر بین زیاده و نقیصه نیست چون همان طور که از این روایات کسی مراجعه کند استفاده می‌کند آن‌هایی که همه خصوصیات را بیان نکردند در مقام تلخیص بودند. می‌خواستند بخشی از خطبه را، خلاصه و لباب خطبه را ذکر کنند. کلّ به حسب مقاصدی که داشتند. آن دوران امر بین زیاده و نقیصه برای جایی است که مخیرها هر کدام در مقام بیان کل ما قاله الطرف هستند. می‌خواهد کل ما قاله الفائل را بیان کند، آن این جوری بیان می‌کند، آن با اضافه بیان می‌کند اما اگر که یک قائلی در مقام بیان تمام مطالب است و یکی در مقابل تلخیص و خلاصه‌گیری و این‌ها است، این جا دوران بیان زیاده و نقیصه نمی‌شود. و این جا این چینی است.

این‌ها اشکالاتی بود که در اصل استدلال به خطبه فدکیه وارد بود که جوابش گذشت.

آیا وجوه خمسه گفته شده برای اثبات وجود یک روش ویژه از شارع مقدس تمام است؟ (6:14)

حالا بعد از فراغ از عدم تمامیت این اشکالات آیا می‌توانیم به آن وجوه خمسه که گفتیم برای اثبات یک روش ویژه از شارع مقدس استدلال کنیم یا نه؟

خب این جا ما باید تکرار کنیم آن وجوه خمسه را یکی یکی و بررسی کنیم و ببینیم آیا بر مدعا دلالت دارند یا ندارد.

بررسی وجه اول: (6:45)

وجه اول استدلال به خطبه فدکیه این بود که حضرت سلام الله علیها در جواب ابوبکر که به آن روایت تمسک کرد که خودم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود «نحن معاشر الانبياء لا نورث ولا نورث درهماً ولا ديناراً بل كذا..» حضرت علیها السلام در جواب فرمودند که این حدیث مخالف قرآن است. یعنی اگر مخالف قرآن نبود، یک حدیثی بود که سنداً و دلالتاً درست بود بلکه این تخصیص می‌زد آیات ارث را. ولی اشکالش این است که این مخالف آیات قرآن است که قرآن تصریح فرموده در موارد متعدده که انبیاء ارث گذاشتند و وارث داشتند، چطور تو می‌گویی پیامبر فرموده است که ما انبیاء همه ارث نمی‌گذاریم. پس این حدیث مخالف قرآن است.

دوم این که غیر از تو کسی این حرف را نزده. پس تو که مدّعی هستی، تو داری اخبار می‌کنی که حضرت صلی الله علیه و آله این طوری فرموده. بنابراین اشکال در حجیت

روایت فرمود که یا شرط را ندارد که مخالف با قرآن نباشد، یا مخیرش این جور نیست که مورد اتهام نباشد و در حجیت خبر واحد باید مخیر مورد اتهام نباشد و تو مورد اتهام هستی. به نفع خودت داری یک حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنی. از این نحوه جواب حضرت علیها السلام به دلالت التزام استفاده می‌شود که یعنی اگر حدیث سنداً و دلاله تمام بود، بلکه استدلال تو درست بود که آیات ارث تخصیص می‌خورد. و چون این روایت منفصل است، در قرآن که نیست، آیه قرآن که نیست، بنابراین از آن استفاده می‌شود که صدیقه طاهره سلام الله علیها می‌پذیرند که قرآن به حدیث تخصیص می‌خورد. نصوص شرعیه به نصوص منفصله تخصیص می‌خورد، حالا چه کتاب باشد چه غیر کتاب باشد چون ظاهرش این است که فرقی نیست دیگر بین کتاب و غیر کتاب. وقتی کتاب بتواند با نصوص منفصله تخصیص بخورد، تقیید بخورد، قرینه برخلاف بر آن اقامه بشود خب روایات هم دیگر بالاتر از کتاب که نیست آن هم همین طور.

این استدلال اول بود.

اشکال وجه اول: (9:34)

از این استدلال ممکن است پاسخ داده بشود به این که این که حضرت علیها السلام اشکال فرمودند به این که این روایت خلاف قرآن است یا فقط تو داری بیان می‌کنی و تو متهم هستی و شرط حجیت خبر واحد را نداری ممکن است اعم باشد از مدعای مستدل و بر این اساس باشد که حضرت علیها السلام می‌خواهند بفرمایند بلکه اگر این حرفی که تو نقل می‌کنی یک مسأله قطعی السند و الدلاله‌ای بود این جا البته باید ما تخصیص می‌زدیم ادله ارث کتاب را اما نه از باب این که این یک روش شرعی است. یک متدی است که شارع خلّقه و ابدعه، بلکه در این جا در خصوص این مورد عقلاً ما باید این کار را می‌کردیم. چرا؟ برای خاطر این که اگر این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله قطعی السند و الدلاله بود، خب نمی‌شود گفت که پیامبر دروغ گفته، نمی‌شود گفت پیامبر اشتباه کرده. پس قهراً وقتی پیامبر می‌فرماید ما ارث نمی‌گذاریم، باید بگوییم مراد خدای متعال از آن جایی که فرموده «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» یا «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ»، غیر مورد انبیاء مقصودش هست. به چه دلیل؟ به دلیل قطعی که وجود دارد در مورد خاص. خب خدای متعال چرا کنار همان آیات نفرموده، تأخیر بیان از وقت حاجت شده. به خاطر این که در این جا یک مصلحتی در تأخیر بوده. تو داری می‌گویی سمعُ از رسول الله، قسم هم می‌خوری که من خودم شنیدم. حضرت علیها السلام براساس این دارند صحبت می‌فرمایند که اگر این قطعی السند و الدلاله بود خب این جا عقلاً ما باید این کار را می‌کردیم. در یک مورد خاصی است، عقلاً یک قرینه‌ای اقامه شده که لمصلحة جهة گوینده که خدای متعال باشد عام را اراده نفرموده، خاص و غیر عام اراده فرموده، قرینه آن را هم پیامبرش بیان فرموده است و منفصل شده است اما این باعث نمی‌شود که بگوییم یک متد عام است، یک روش عام است. اگر یک عام ظاهری داشتیم، یک خاص ظاهری داشتیم که قطعی السند و الدلاله نبود، آن هم همین جور می‌شود. بنابراین، این که حضرت علیها السلام اشکال در این حدیث کردند این نشان نمی‌دهد که اگر حالا حدیث صحیح بود سنداً و دلاله پس باید این متد عامی وجود داشته باشد. نه، این جا اگر این قطعی السند و الدلاله بود لازم نیست متد عام وجود داشته باشد بلکه در مورد خاص به خاطر حکم عقل ما باید این را بگوییم، همین طور که اگر نظر شریف‌تان باشد شاید پارسال بود که سید در الجمع مهماً اولى من الطرح می‌فرمود اگر دو خبر قطعی

بودند که حتماً این کلام و آن کلام را امام فرموده است این جا می‌گفتند باید تصرف بکنی. چرا؟ چون قطعی است که فرموده. اگر این مطلب این جوری باشد که او می‌گوید که من خودم شنیدم پیامبر این را فرمود. پس دیگر سندش قطعی است. قطعی است که از حضرت صلی الله علیه و آله صادر شده و این مطلب دلالتش هم که معلوم است. خب این جا در خصوص این مورد اگر هم چنین چیزی بود، در خصوص این مورد باید بگویم در این مورد آیات تخصیص می‌خورد عقلاً و این لایکشف از این که یک سیره گسترده عامه‌ای در همه موارد دارد که حتی سند قطعی نباشد و فقط حجت باشد، یا دلالت قطعی نباشد و فقط ظهور باشد، در آن جاها هم این جوری است. بنابراین از این بیان نمی‌توانیم آن مطلب را استفاده بکنیم.

بررسی وجه دوم: (14:19)

بیان دوم و استدلال ثانی به حدیث شریف فدکیه این بود که حضرت علیها السلام فرمودند به حسب این نقل: هل تقولون أنّ اهل ملتين لا يتوارثان أو لست أنا و ابی من اهل ملّة واحدة.

شماها می‌گویید که اهل دو ملت ارث نمی‌برند. ممکن است به خاطر این ارث را به من می‌خواهید ندهید. به این ادعا که این گفتیم دفع دخل است. یعنی از ابوبکر نقل نشده چنین حرفی را زده. اما حضرت علیها السلام برای خاطر این که سد ثغور کنند که احتجاج تام و تمامی باشد، احتمالاتی هم که کسی ممکن است بدهد در این جا به عنوان دفع دخل مطرح کردند و جواب دادند. اگر می‌خواهید از این باب بگویم که اهل دو ملت ارث نمی‌برند. مثلاً یهودی‌ها از مسلمان‌ها ارث نمی‌برند. نصارا از مسلمان‌ها ارث نمی‌برند. اگر این را می‌خواهید بگویید خب آیا من و پدرم اهل دو ملت هستیم. حضرت علیها السلام به صغری اشکال کردند. پس باز این جا هم تقریر استدلال این است که نحوه جواب حضرت علیها السلام که جواب به صغری دادند و انکار کردند و فرمودند مگر ما اهل دو ملت هستیم من و پدرم. یعنی اگر اهل دو ملت بودیم حرف درست بود. بله آیات ارث تخصیص می‌خورد ولی ما که اهل دو ملت نیستیم.

خب این هم بیان دوم بود برای استدلال به این خطبه شریفه فدکیه.

اشکال وجه دوم: (16:08)

به این استدلال هم ممکن است جواب داده بشود به این که این که حضرت علیها السلام اشکال صغروی فرمود، جواب صغروی داد، برای این است که این جواب علی جمیع التقادیر درست است. و اگر می‌خواهد به کبری بپردازد شاید باید تطویل کلام می‌فرمود و مقام مقامی بود که حالا حضرت علیها السلام نمی‌خواهد خیلی طولانی صحبت بفرماید.

توضیح مطلب این است که این که آیات ارث شامل اهل دو ملت نشود، به سه وجه می‌تواند باشد.

یکی این که آیات ارث انصراف داشته باشد از اهل ملتين. «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مَلِّ الْأُنثِيَيْنِ»، «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» این خطابات ناظر به مسلمین است نه ناظر به بشر.

بنابراین وقتی ناظر به مسلمین شد، کسانی که خارج از اسلام هستند، کائنات آن‌ها را شامل نمی‌شود. ممکن است کسی ادعای انصراف بکند.

احتمال دوم این است که آیات ارث منسوخ باشد به آن ادله‌ای که می‌گوید اهل دو ملت از هم ارث نمی‌برند. بخشی از آیات نسخ شده باشد.

احتمال سوم این است که تخصیص باشد. استدلال بنابر مسلک سوم درست است.

حضرت علیها السلام که فرموده صغری در مورد من نیست یک جوابی است که آن‌ها بخواهند بگویند اهل دو ملت را شامل نمی‌شود. از باب انصراف بگویند جواب حضرت علیها السلام درست است. از باب نسخ بخواهند بگویند جواب حضرت علیها السلام درست است. از باب تخصیص بخواهند بگویند علیها السلام جواب حضرت درست است. حضرت علیها السلام که در مقام بیان این نیستند که اهل دو ملت را از چه باب شما می‌خواهید بگویند ارث نمی‌برند تا ما بگوییم از راه تخصیص است پس یک متد جدید از آن استفاده می‌شود. حضرت علیها السلام می‌فرمایند که اگر چنین ادعایی بکنید که حالا این ادعا بر اساس چیست؟ براساس هر چه می‌خواهد باشد که شما می‌گویید. براساس انصراف آیات باشد، براساس نسخ آیات باشد، براساس تخصیص آیات باشد. هر چه می‌خواهد باشد. صغرایش این جا وجود ندارد. بنابراین وقتی استدلال تمام است که حضرت علیها السلام مفروض گرفته باشند گزینه سوم را، آن وقت جواب صغری بدهند. آن وقت استدلال تمام است که حضرت علیها السلام مفروض گرفتند که می‌خواهد تخصیص بزند و بعد می‌گویند که صغری درست نیست. اما این که از این خطبه در نمی‌آید که حضرت علیها السلام گزینه سوم را مفروض گرفتند. پس بنابراین به این بیان ثانی هم نمی‌توان استناد کرد برای اثبات آن متد.

بررسی وجه سوم: (19:30)

تقریب سوم این بود که حضرت علیها السلام فرمود طبق این نقل:

«رَعَمْتُمْ أَنْ لَا خُطْوَةَ لِي وَلَا أَرِثَ مِنْ أَبِي

شما معتقدید که حظی برای من نیست و ارثی از پدرم برای من نیست.

و لَا رِجْمَ بَيْنَنَا...

بین من و پدرم رجمی وجود ندارد که آیه «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» بگیرد. این جور معتقد هستید؟

أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أُخْرِجَ أَبِي مِنْهَا...

آیا خدای متعال برای شما یک آیه خاصی فرستاده که پدر من را خارج فرموده از آن.

به این فراز هم گفتیم که می‌شود استدلال کرد در مقام تقریر استدلال به این که حضرت علیها السلام می‌فرماید که بله اگر آیه‌ای نازل شده بود که پدر من را اخراج کرده بود از آیات ارث، خوب استدلال درست بود. ولی آیا خدا یک چنین آیه خاصی برای شما فرستاده که یعنی برای پدرم نفرستاده، ما هم که اهل بیت علیهم السلام هستیم از آن خبر نداریم،

برای شما ابوبکر و دار و دسته‌تان یک آیه‌ای خدا نازل کرده که آیات ارث را تخصیص بزند. پس حضرت علیها السلام دارند به دلالت التزام می‌فرمایند اگر چنین چیزی بود قبول. حرف شما درست بود. اگر یک آیه این چنینی نازل شده بود تخصیصاً بکم، بله حق با شما بود که آیات ارث تخصیص می‌خورد و من نمی‌توانستم به آیات ارث استدلال کنم. و لکن این جور چیزی نیست.

اشکال وجه سوم: (21:38)

این استدلال همه برای اثبات مدعا عقیم است و این بیان هم عقیم است. چرا؟ برای این که این جا احتمالاتی است.

یکی این که این جور باشد «أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ مُتَصِلَةٍ بِآيَاتِ الْارْثِ (که) أَخْرَجَ أَيْ مِنْهَا أَيْ مِنْ آيَاتِ الْارْثِ» خدا یک آیه ویژه‌ای به شما فرستاده که کنار آن آیات بوده؟ خب اگر این باشد که همان روش عرفی می‌شود دیگر. تخصیص آیات به واسطه قرائن متصله که عرفی است، چیز ویژه خاصی نیست. این یک احتمال.

احتمال دوم این است که «أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ مُنْفَصِلَةٍ» که این آیات ارث را تخصیص می‌زند. این هم یک احتمال است که اگر این باشد خب بر مدعا دلالت می‌کند.

احتمال سوم این است که «أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بَدَلًا عَنْ هَذِهِ الْآيَاتِ بِآيَةٍ (که) أَخْرَجَ أَيْ مِنْهَا (از آن آیه)» که دیگر «منها» علی هذا الاحتمال به همین آیه‌ای که کنار «أَخْرَجَ أَيْ مِنْهَا» برمی‌گردد، نه به آن آیات ارث. یعنی این آیتی که من دارم می‌خوانم که عام است. آیا خدای متعال به جای این آیات برای شما یک آیه دیگر فرستاده که پدر من را از آن خارج کرده با همان قرینه متصله و استثناء متصل. چنین آیه‌ای برای شما نازل شده؟

بنابراین این جا سه احتمال وجود دارد. و معینی نیست برای این که آن احتمال دوم درست باشد که یعنی بآیه منفصله که تخصیص می‌زند آن آیات را.

سؤال: ...

جواب: اخراج منها آبی. به آن دیگر نسخ به آن گفته نمی‌شود در باب نسخ اخراج نیست. پایان می‌باید یا لایشمل آبی بعد از این که...

خب این سه احتمال است. بنابراین حضرت علیها السلام می‌فرمایند که یک آیه جدیدی بر شما نازل شده، حضرت علیها السلام نفرمود آیه متصل یا منفصل یا به جای این‌ها، یا ... آیه خاصی است.

بنابراین سه احتمال در این جا وجود دارد و کلام حضرت علیها السلام معینی ندارد به آن شکلی که مستدل می‌خواست از آن استدلال بکند و بهره‌برداری بکند.

بنابراین این راه هم درست نیست.

و اما بیان چهار و پنج که حالا چون آقایان شاید درس داشته باشند ان شاء الله فردا.

و صلى الله على محمد و آل محمد.